

**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**14030910**  
**شماره جلسه: 52**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** اوامر/صیغۀ امر /مفاد سائر واژگان دالّ بر طلب/ مفاد تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر»

# مفاد تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر»

بحث پیرامون مفاد تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» بود. چکیدۀ دیدگاه ما از این قرار است:

اگر جملۀ مشتمل بر این تعبیر، حتّی بر فرض نبود این تعبیر، دالّ بر الزام باشد، همراه شدنش با این تعبیر نه‌تنها ظهورش در الزام را از بین نمی‌برد، که آن را تأکید و تقویت نیز می‌کند؛ بر خلاف آنچه آقای شیرازی[[1]](#footnote-1) به جمعی از محققان فقهاء نسبت دادند مبنی بر آن‌که این تعبیر، قرینه بر عدم الزام است.

ولی اگر، جملۀ مشتمل بر این تعبیر، بر فرض نبود آن، دالّ بر الزام نباشد، همراه شدنش با این تعبیر زمینه‌دار دلالتش بر الزام خواهد بود. به سخن دیگر، تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» ذاتاً سبب ظهور در الزام است، مگر آن‌که لازم نبودن شیء مورد نظر مسلّم باشد، به‌ گونه‌ای که سبب شود از ظهور «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در الزام، کناره‌گیری شود.

علّت ظهور «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در الزام، آن است که ظاهر بدوی این تعبیر، جز آن نیست که عمل مورد نظر، در اصل ایمان دخالت دارد نه در مرتبۀ کامل ایمان؛ به طوری که اگر مراعات نشود، اصل ایمان خدشه‌دار می‌شود، نه آن‌که صرفاً در مرتبۀ کامل ایمان، نقش‌آفرین باشد. بله، همانطور که اشاره شد اگر مسلّم باشد شیء مورد نظر، الزامی نیست، از ظهور «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در اصل ایمان کناره‌گیری شده و بر مرتبۀ کامل ایمان حمل می‌گردد. البته موارد وجود قرینه بر ارادۀ مرتبۀ کامل ایمان نیز شایع است و این حمل، دور از واقع نیست، ولی تا وقتی قرینه‌ای بر تجوّز نباشد، بر ظهور ذاتی آن در الزام تحفّظ می‌شود.

## مروری بر موارد کاربرد «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در روایات

اینک قصد داریم موارد کاربرد این تعبیر در روایات را مرور کنیم. نخست، موارد الزامی را مرور نموده؛ سپس موارد عدم الزام را مرور نموده و قرینۀ عدم الزام را نیز ذکر خواهیم نمود؛ و در مرحلۀ پایانی به برخی موارد مشتبه اشاره‌ای خواهیم داشت.

گفتنی است، بسیاری از موارد کاربرد این تعبیر در روایات، مردّد بین جملۀ خبری و جملۀ طلبی است ولی هر کدام که باشد در بحث تفاوتی ایجاد نمی‌کند. برای مثال در کتاب المؤمن صفحۀ70 این روایت آمده است: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِس فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ‏. در این روایت، اگر «فلا یجلس» را ساکن بخوانیم، صیغۀ نهی خواهد بود و ظهورش در حرمت روشن است؛ ولی حتی اگر آن را مضموم بخوانیم، از قبیل جملات خبریه‌ای خواهد بود که در مقام انشای طلب به کار می‌روند و همانطور که گذشت، به باور ما، جملۀ خبری در مقام طلب نیز، دلالتش بر وجوب همانند جملۀ طلبی است، یعنی نه دلالتش بر وجوب شدیدتر از جملۀ طلبی است، و نه ضعیف‌تر از آن؛ هر چند برخی اندیشمندان همچون ملا احمد نراقی، ظهور جملات خبری در وجوب را انکار نموده‌اند.

یکی از روشن‌ترین تحلیل‌ها برای دلالت جملات خبری بر طلب، عبارت از آن است که جملات خبری، آن‌گاه که در مقام طلب به کار می‌روند، چنین نیست که مجازاً در انشای طلب استعمال شوند، بلکه در همان اخبار استعمال می‌شوند، با این توضیح که برای این جملۀ خبری، یک شرط مقدّر در نظر گرفته می‌شود و یا یک قید خاص برای فاعل آن در نظر گرفته می‌شود.

برای مثال، آن‌گاه که امام علیه السلام در مقام طلبِ اعادۀ نماز، از جملۀ خبری «یعید» استفاده می‌کنند، در حقیقت یک شرط مقدّر وجود دارد مبنی بر آن‌که «إن یرید المکلفُ الإمتثالَ لأمر الله، فیعید صلاته»؛ و یا فاعل اعاده، به خصوص شخص مطیع و ممتثل مقیِد می‌شود بدین شکل «المطیع لأمر الله، یعید صلاته». مقصود آن‌که، اگر «لا یجلس» را به صورت جملۀ خبری بخوانیم نیز، دلالتش بر زجر، همانند آن است که آن را به صیغۀ نهی بخوانیم.

البته تفاوت این جملۀ خبری، با سائر جملات خبریه‌ای که در مقام طلب به کار می‌روند، آن است که، آن مفهومی \_ همچون «ممتثل»، «مطیع» و «مؤمن»\_ که در جملۀ خبری، در قالب شرط محذوف یا مبتدای مقیّد، در تقدیر می‌گرفتیم، در اینجا با تعبیر «من کان یؤمن» صراحتاً بیان شده است و این تعبیر، ظهور در وجوب را تقویت می‌کند.

بدین ترتیب، حتی اگر «فلا یجلس» و مانند آن را به صورت جملۀ خبری بخوانیم، همچون سائر جملات خبریه‌ای خواهند بود که ذاتاً ظهور در الزام دارند؛ و ظهورشان در الزام نیز، با ظهور صیغۀ طلب تفاوتی ندارد.

به فرمودۀ مرحوم مجلسی[[2]](#footnote-2)، یک وجه برای تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» این بود که مفادی همچون «یا أیها الذین آمنوا» داشته باشد؛ ولی این وجه صحیح نیست؛ چون همانطور که گفتیم، ظاهر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فیفعل کذا» آن است که عمل مورد نظر، در اصل ایمان دخالت دارد. دخالت عمل در اصل ایمان، به معنای واجب بودن عمل است، در نتیجه ظهور بدوی این تعبیر در الزام است، مگر آن‌که قرینه‌ای یافت شود که سبب شود از این ظهور کناره‌گیری شود.

### موارد کاربرد تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در حکم الزامی

یکی از موارد کاربرد این تعبیر در حکم الزامی، مربوط به روایتی است که در کتاب «المؤمن» صفحۀ 70 وارد شده است: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِس فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ‏ وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى‏ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ‏. بی‌گمان حضور در مجلس غیبت و مجلسی که سبّ امام صورت می‌گیرد، حرام است، پس دلالت این روایت بر حرمت واضح است و استشهاد به آیۀ مزبور نیز بر وضوحش می‌افزاید.

گفتنی است، نویسندۀ کتاب «المؤمن» \_که نمی‌دانم حسین بن سعید است یا جز او\_ این روایت را ذیل «باب ما حرّم الله عز و جل على المؤمن من حرمة أخيه المؤمن‏» درج نموده است. این عنوان به اعتبار فقرۀ «یغتاب فی مسلم» است، ولی فقرۀ «یسبّ فیه امامٌ» نیز بی‌تردید به حکم الزامی ناظر است.

این روایت، در کتاب «المؤمن» صفحۀ 70 رقم 192، و کتاب «تفسیر القمی» صفحۀ 204 ذیل سورۀ انعام وارد شده است.

در کتاب کافی جلد 2 صفحۀ 377 رقم 9، روایتی دیگری وارد شده است که مضمونش، شبیه روایت پیش‌گفته است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ مَجْلِساً يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ.

در صفحۀ 378 رقم 11 نیز، مضمونی شبیه به مضمونِ دو روایت پیش‌گفته وارد شده است: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقْعُدَنَّ فِي مَجْلِسٍ يُعَابُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُنْتَقَصُ فِيهِ مُؤْمِنٌ.

روایت دیگری نیز در رقم 10 وارد شده است که میان دو روایت پیش‌گفته فراز آمده است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رِيبَةٍ. فکر می‌کنم مرحوم کلینی «مکان ریبة« را به معنای مکان گناه دانسته است و روایات پیش‌گفته را از مثال برای مجلس گناه قلمداد نموده است. بنابراین گویا روایت رقم 10، به باور مرحوم کلینی، دارای مضمونی جامع است که مضامین سائر روایات باب را پوشش می‌دهد چون وجه دیگری برای یادکرد این روایت خاص، در این باب خاص به ذهن نمی‌رسد.

در کتاب کافی جلد 6 صفحۀ 268 رقم 2 نیز، این روایت به چشم می‌خورد: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَأْكُلُ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ. گفتنی است، روایت مزبور ذیل «بَابُ كَرَاهِيَةِ الْأَكْلِ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْر» فراز آمده است که پیش‌تر گفتیم تعبیر «کراهیة» در شمار زیادی از عناوین ابواب کافی به معنای حرمت است. به سخن دیگر، تعبیر «کراهیة» در عناوین ابواب کافی، دارای مفهوم جامعی است که هم موارد حرام را پوشش می‌دهد و هم موارد مکروه را.

در کتاب صفات الشیعة صفحۀ 6 رقم 9 این حدیث آمده است: ِ فَمَنِ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانْظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ إِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ- إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِيَنَّ كَافِراً وَ لَا يُخَالِطَنَّ فَاجِراً وَ مَنْ آخَى كَافِراً أَوْ خَالَطَ فَاجِراً كَانَ كَافِراً فَاجِراً. تعبیر «لا حظّ له فی دین الله» گواه بر همان استظهاری است که ما از تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» داشتیم. به باور ما، ظاهر تعبیر «من کان یؤمن» دخالت عمل در اصل ایمان است نه مرتبۀ کامل ایمان؛ بدین ترتیب کسی که عمل مورد نظر را مرتکب شود، اصل ایمان در موردش منتفی است، نه مرتبۀ کامل ایمان. حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله می‌فرمایند کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، با کافر برادری نمی‌کند و با فاجر مخالطت نمی‌کند. قطعۀ اخیر، محل استشهاد امام علیه السلام است. امام علیه السلام با استفاده از تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» که در کلام پیامبر صلوات الله علیه و آله وارد شده بود، برای اثبات مدعای خویش مبنی بر بی‌دین بودن شخصی که خلطائش بر دین خدا نیستند، شاهد آوردند. به سخن دیگر، تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر ...» در کلام پیامبر صلوات الله علیه و آله، توضیح همان «لا حظّ له فی دین الله» است.

روایت دیگر، در کتاب عیون اخبار الرضا جلد 1 صفحۀ 38 وارد شده است. این روایت، وقف‌نامۀ حضرت کاظم علیه السلام را گزارش نموده است: تَصَدَّقَ («تَصَدَّقَ» در اینجا به معنای وقف کردن است) مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَةِ هَذِهِ وَ هُوَ صَحِيحٌ صَدَقَةً حَبِيساً بَتّاً بَتْلًا لَا مَثْنَوِيَّةَ فِيهَا وَ لَا ردا [رَدَّ] أَبَداً ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الدَّارِ الْآخِرَةِ(«حبیس» به معنای محبوس است و این تعبیرات، تأکید بر آن است که مقصود از صدقۀ مزبور، همان وقف است نه سائر اقسام صدقه) لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا أَوْ يَبْتَاعَهَا أَوْ يَهَبَهَا أَوْ يَنْحَلَهَا أَوْ يُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا وَضَعْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها. همانطور که پیداست، در این روایت نیز تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» به حکم الزامی ناظر است.

در کتاب علل الشرائع صفحۀ 476 و در کتاب عیون اخبار الرضا جلد 2 صفحۀ 98 این روایت آمده است: حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ (تا آنجا که می‌فرماید:) فَبِذَلِكَ قَضَيْنَا عَلَى كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ أَنَّهُ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ لِأَنَّهُ يَأْتِي مِنْ عَاقِبَتِهَا مَا يَأْتِي مِنْ عَاقِبَةِ الْخَمْرِ فَلْيَجْتَنِبْهُ (در علل الشرایع «فلیجتنب» آمده است که همان هم صحیح است) مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَوَلَّانَا وَ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا كُلَّ شَرَابٍ مُسْكِرٍ فَإِنَّهُ لَا عِصْمَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ شَارِبِيهَا. این روایت نیز به حکم الزامی ناظر است.

گفتنی است، از روایات استفاده می‌شود آن مُسکِری که حرمتش توسط خداوند جعل شده و اصطلاحاً فَرضُ الله نام دارد، خصوص شرابی است که از انگور به دست می‌آید؛ ولی پیامبر گرامی صلوات الله علیه و آله تمام مشروبات مست‌کننده را تحریم نمودند و اهل بیت علیهم السلام نیز در سخنانشان بر این قانون نبویّ تأکید ورزیده‌اند. حضرت در مقام تعلیل برای حرمت سائر مشروبات مست‌کننده، بر این مطلب تأکید می‌کنند که سائر مشروبات مست‌کننده نیز، سرانجامشان همانند سرانجام خمر است.

بدین مناسبت به روایت جالب توجّهی اشاره می‌کنیم که در کتاب کافی جلد 6 صفحۀ 268 رقم 1 ذیل همان «بَابُ كَرَاهِيَةِ الْأَكْلِ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْر» نقل شده است. راوی می‌گوید با امام صادق علیه السلام در مجلسی حضور یافتیم که در آن، برخی از سران حکومت نیز حضور داشتند. هنگامی که بر سر سفره حاضر شدیم شخصی طلب آب کرد؛ پس برایش شراب آوردند. به محض آن‌که شراب را در دست آن شخص قرار دادند، حضرت از جا برخاستند. وقتی از ایشان پرسیدند ازچه‌رو برخاستید، حضرت فرمودند رسول الله صلوات الله علیه و آله فرموده است، مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ جَلَسَ طَائِعاً عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ. دانستنی است، واژۀ «ملعون» نیز در زمرۀ واژگانی قرار دارد که ذاتاً دالّ بر حرمت هستند؛ هر چند ممکن است در برخی موارد، قرینه‌ای یافت شود که ناگزیر از حمل آن بر کراهت باشیم.

در طب الأئمة صفحۀ 53 روایت جالب توجّهی به چشم می‌خورد که آن نیز، به حکم الزامی ناظر است. موضوع این روایت، رُقیة‌ای است که برای رهایی از تب بیان شده است. رُقیة، چیزی همچون دعا بوده است که آن را می‌نوشتند و مثلاً بر دست یا پا یا سائر اعضای بدن بیمار می‌بستند. راوی می‌گوید: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ هُوَ يُعَلِّمُ رَجُلًا مِنْ أَوْلِيَائِهِ رُقْيَةَ الْحُمَّى‏ (یعنی تب) فَكَتَبْتُهَا مِنَ الرَّجُلِ (یعنی رقیة را از شخصی که آن را در اختیار داشت گرفتم و از روی آن، نوشتم) قَالَ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ يُكْتَبُ عَلَى جَنْبَيِ الْمَحْمُومِ بِالسَّبَّابَةِ (رقیۀ مزبور، با انگشت سبّابة، بر دو طرف شخص تب‌دار نوشته می‌شود) اللَّهُمَّ ارْحَمْ جِلْدَهُ الرَّقِيقَ وَ عَظْمَهُ الدَّقِيقَ مِنْ سَوْرَةِ الْحَرِيقِ (اشاره به سوزش حاصل از تب) يَا أُمَّ مِلْدَمٍ (از تب، با تعبیر «أمّ مِلدَم» یاد شده است؛ گویا انسانی است که می‌توان او را مخاطب قرار داد. یا شاید موجوداتی زنده‌ای بودند که تب را سبب می‌شدند و «أمّ مِلدم» اشاره به این موجودات است.) إِنْ كُنْتَ آمَنْتَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا تَأْكُلِي اللَّحْمَ (تعبیر گوشت نخور، اشاره به آب شدن گوشت بیمار در اثر تب است) وَ لَا تَشْرَبِي الدَّمَ وَ لَا تَنْهَكِي الْجِسْمَ وَ لَا تَصْدَعِي الرَّأْسَ وَ انْتَقِلِي عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ (در تعبیر «فلان بن فلانة» نام شخص به همراه نام مادرش ذکر شده است. معمولاً دیده می‌شود در مبطل السحر که از آن با تعبیر نادرست «باطل السحر» یاد می‌کنند، از نام خود شخص و نام مادرش سؤال می‌شود. شاید این رقیة نیز از همان قبیل است) إِلَى مَنْ يَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

بدین مناسبت خاطره‌ای را یادآور می‌شویم که عمۀ ما برایمان نقل می‌کرد. عمۀ ما حدود 8 سال از آیت الله والد بزرگ‌تر بودند. ایشان زنی خاص و با کفایت و بسیار روشن بودند. ایشان می‌گفت با مرحوم جدّمان آیت الله سید احمد زنجانی به وشنوه رفته بودند. می‌گفت اول صبح که می‌شد می‌دیدیم بچه‌ها یک ظرف حلبی در دست گرفته و با چوب بر آن می‌کوبیدند. وقتی علّت مطلب را جویا شدیم، گفتند ملخ‌ها هجوم آوردند و محصولات را از بین می‌برند لذا این بچه‌ها برای نجات دادن محصولات از دست ملخ‌ها این کار را انجام می‌دهند. مادرشان، یعنی مادر آیت الله والد، گفته بوده، مادر من ثریا خانم، دو کار انجام می‌داد؛ یکی این‌که دست می‌کشید و شخص تب‌دار از تب نجات می‌یافت، و دوم آن‌که اگر در خانه حشراتی همچون مورچه و موریانه جمع می‌شد، به اینها خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای موریانه‌ها بروید به بلاد کفر، و آنها هم می‌رفتند. در روایت پیش‌گفته نیز أم ملدم را مخاطب قرار داده و می‌گوید برو سراغ کسی که به خدا شرک می‌ورزد. مادربزرگ ما گفته بود، من نمی‌دانم این توانایی مادرم به من رسیده یا نرسیده؛ حال بروید و به این ملخ‌ها خطاب کنید که دختر ثریا خانم می‌گوید از اینجا بروید. می‌گفت فردا صبح، دیگر خبری از صدای کوبیدن چوب بر حلبی‌ها نبود. علّـب مطلب را که جویا شدیم گفتند هر کجا این مطلب گفته شده، ملخ‌ها رفتند.

شوهر همشیرۀ ما می‌گفت زمانی، موریانه به خانۀ ما آمده بود و ما یکی از همین حرزها گرفته بودیم و از دست موریانه‌ها نجات پیدا کرده بودیم. می‌گفت داشتم این داستان را برای شخصی بازگو می‌کردم که همسایۀ ما آن را شنید و با تعجّب گفت، پس موریانه‌هایی که به خانۀ ما آمدند، از خانۀ شما بودند. می‌گفت خانۀ این همسایه، پشت خانۀ ما بود. حال مادربزرگ ما گفته بود به بلاد کفر بروید.

عمۀ ما می‌گفت پس از این ماجرا، وقتی به حمّام می‌رفتیم بسیار به ما احترام می‌گذاشتند و می‌گفتند این دختر همان خانمی است که ما را از دست ملخ‌ها نجات داده است.

حاج آقا محمود زاهدی نیز کتاب خاطره‌ای نگاشته و این خاطره را از مادربزرگ ما نقل نموده است. فکر می‌کنم در خاطره‌اش می‌گوید برخی از اهالی منطقۀ وشنوه برای ایشان هدیه می‌آوردند و ایشان را احترام می‌کردند.

**شاگرد**: در دعائم الاسلام نیز چنین آمده است: ِ َا أُمَّ مِلْدَمٍ إِنْ كُنْتِ آمَنْتِ بِاللَّهِ (می‌گوید در برخی نسخ «و الیوم الآخر» نیز وجود دارد) فَلَا تَأْكُلِي اللَّحْمَ وَ لَا تَشْرَبِي الدَّمَ.

**استاد**: بله.

کوتاه‌سخن آن‌که، در موارد پیش‌گفته، تعبیر «یؤمن بالله و الیوم الآخر» پیرامون احکام الزامی به کار رفته است که به عقیدۀ ما، طبق قاعده است چون همانطور که گفتیم، ظاهر این تعبیر، الزام است.

### موارد کاربرد تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» در حکم غیر الزامی

اینک به موارد کاربرد این تعبیر در احکام غیر الزامی اشاره می‌کنیم.

در کتاب کافی جلد 2 صفحۀ 622 رقم 11، و ثواب الاعمال صفحۀ 127این روایت آمده است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَدَعْ أَنْ يَقْرَأَ فِي دُبُرِ الْفَرِيضَةِ- بِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ غَفَرَ لَهُ وَ لِوَالِدَيْهِ وَ مَا وَلَدَا. در این روایت، تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» به حکم استحبابی ناظر است و قرینه‌ای که وجود دارد و می‌تواند بدان اعتماد شده باشد، دو چیز است. قرینۀ یکم، ارتکاز استحباب تعقیبات نماز است. به سخن دیگر، این روایت در مقام تعیین مصداق برای امری است که به حسب ارتکاز مستحبّ است. قرینۀ دوم، تعلیلی است که در ذیل روایت آمده است. جمع شدن خیر دنیا و آخرت و غفران شخص و والدین او، از اموری است که با مقام ندب سازگار است.

روایت دیگر، روایت معروفی است که کتاب در کافی جلد 6 صفحۀ 506 رقم 11 وارد شده است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتْرُكْ عَانَتَهُ فَوْقَ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَ لَا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تَدَعَ ذَلِكَ مِنْهَا فَوْقَ عِشْرِينَ يَوْما. شبیه این مضمون با اندکی تفاوت در خصال جلد 2 صفحۀ 538 نیز آمده است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَتْرُكْ حَلْقَ عَانَتِهِ فَوْقَ الْأَرْبَعِينَ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَسْتَقْرِضْ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَا يُؤَخِّرْ. این روایت نیز به آداب حمام و نظافت ناظر است و ارتکازاتی که پیرامون آن وجود دارد، قرینه بر غیر الزامی بودنش می‌باشد.

ناگفته نماند، آداب حمّام و به طور کلّی تنظیفاتی همچون ناخن گرفتن و مانند آن، اموری هستند که از زمان حضرت ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السلام مطرح بوده است و در روایت از اینها با تعبیر «حنیفیّة» یاد شده است. ظاهراً در سنگواره‌ها و نوشتجات بسیار کهنی که از قوم یهود و بنی اسرائیل بر جای مانده نیز، سفارش به این آداب وجود دارد. ظاهراً رعایت نمودن این آداب، در جلوگیری از تأثیر شیاطین و نیروهای شیطانی و اموری همچون سحر و جادو بسیار اثرگذار هستند و چنانچه شخصی بخواهد به این بلاها گرفتار نشود، لازم است به این آداب پایبند باشد. پس هر چند این آداب وجوب شرعی ندارند، ولی برخی از آنها به یک معنا لازم المراعات هستند چون اگر مراعات نشوند، گرفتاری‌های لا ینحلّ برای انسان پدید می‌آورند.

روایت دیگر در کتاب ثواب الاعمال صفحۀ 22 از امام رضا علیه السلام نقل شده است: مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَكْتَحِلْ. در این روایت نیز، تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» به امر استحبابی تعلّق گرفته است. به طور کلّی پیرامون اموری که از قبیل تنظیفات و تزئینات هستند، این ذهنیّت و ارتکاز عامّ وجود دارد که الزامی نیستند. بدین ترتیب، ارتکاز مزبور، به‌سان قرینۀ متصلی است که ظهور «من کان یؤمن بالله و الیوم» در الزام را، در هم می‌شکند و ظهور آن در استحباب یا کراهت را سبب می‌گردد.

روایت دیگر در کتاب من لا یحضره الفقیه جلد 1 صفحۀ 200 رقم 604، کتاب علل الشرائع جلد 2 صفحۀ 330 رقم 4 و رقم 1، و کتاب تهذیب الاحکام جلد 2 صفحۀ 241 رقم 1412 وارد شده است: وَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبِيتَنَّ إِلَّا بِوَتْرٍ. در کتاب علل جلد 2 صفحۀ 330 رقم 1 این روایت نقل شده و از امام علیه السلام سؤال شده است که مقصود از وتر، همان وُتَیرة‌‌ای است که پس از نماز عشاء خوانده می‌شود؟ حضرت نیز فرموده‌اند: بله.

گفتنی است، وَتر در اصطلاح امروزیان، در مقابل شَفع به کار می‌رود و مقصود از آن، یک رکعت نمازی است که در پایان نافلۀ شب خوانده می‌شود؛ ولی ظاهراً وَتر در روایات، علی وجه الاطلاق مربوط به سه رکعت پایانی نافلۀ شب است که امروزه آن را شفع و وتر می‌نامیم. دانستنی است، ظاهراً استحبابی که وجود دارد، برای مجموع سه رکعتی است که در پایان نافلۀ شب خوانده می‌شود و معلوم نیست یک رکعت پایانی، به تنهایی مستحبّ باشد. مرحوم آقای سید مهدی روحانی نیز، رساله‌ای با نام «رسالة فی أن الوتر ثلاث رکعات» نگاشته است که پیرامون همین موضوع است و آیت الله والد و برخی دیگر از اندیشمندان نیز بر آن حاشیه زده‌اند و این حواشی نیز با رسالۀ نامبرده، به چاپ رسیده است.

مقصود آن‌که، طبق تفسیری که در کتاب علل برای تعبیر «وتر» بیان شده، مقصود از وتر، وتیرة است و در ذیل روایت می‌گوید نبی اکرم صلوات الله علیه و آله هیچ‌گاه این دو رکعت را نخواندند چون استحباب این دو رکعت، در اصل برای کسی است که ممکن است زنده نماند و سه رکعت پایانی نافلۀ شب را از دست بدهد؛ لذا سفارش شده است اشخاص، دو رکعت نماز نشسته را بخوانند تا اگر مردند، و سه رکعت نافلۀ شب را از دست دادند، این دو رکعت، بدل اضطراری آن سه رکعت به شمار رود. ولی نبی اکرم صلوات الله علیه و آله، از طریق وحی از زنده ماندن یا زنده نماندن خویش مطّلع می‌شدند لذا نیازی نداشتند این بدل اضطراری را به جای آورند.

دانستنی است، در برخی روایت، بیان شده است نوافل نمازهای چهاررکعتی در سفر مشروعیّت ندارند. در اینجا بحثی مطرح شده است مبنی بر آن‌که آیا نماز وتیرة در سفر استحباب دارد یا خیر؛ چون نماز وتیرة، از نوافلی است که پس از نماز چعاررکعتی خوانده می‌شود. نمازهایی همچون نماز مغرب و نماز صبح که شکسته نمی‌شوند، بی‌تردید از بحث خارج هستند و نوافلشان در سفر نیز استحباب دارند. از مجموع روایات استفاده می‌شود وُتیرة از نوافل اصلی به شمار نمی‌رود. علّت غیر اصلی بودن نماز وتیرة دو چیز است: نخست آن‌که، شمار رکعات نمازهای نافله، دو برابر رکعات نمازهای فریضه شود. ازآن‌رو که نمازهای فریضه، مجموعاً 17 رکعت هستند، به منظور آن‌که نمازهای نافله، 34 رکعت شوند، دو رکعت نشسته که یک رکعت محسوب می‌شود، تشریع شده است چون این اعداد و ارقام گاهی منشأ اثر هستند. علّت دوم نیز آن است که نماز وتیرة، اولاً و بالذات مستحبّ شمرده نشده است، بلکه به عنوان بدل اضطراری از سه رکعت پایانی نافلۀ شب مستحبّ شمرده شده است. بنابراین ازآن‌رو که سه رکعت پایانی نافلۀ شب در سفر مشروع هستند، وتیرة نیز در سفر مشروع خواهد بود. به سخن دیگر، هر چند وتیرة، پس از نماز عشاء قرار دارد، ولی در حقیقت نافلۀ عشاء نیست تا در سفر ساقط شود. نتیجۀ بحث آن است که در سفر، تنها نوافل ظهر و عصر مشروعیّت ندارند. در این روایت نیز بدین نکته اشاره شده است که نبی اکرم صلوات الله علیه و آله، دو رکعت وتیرة را نمی‌خواندند چون: لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَأْتِيهِ الْوَحْيُ وَ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ هَلْ يَمُوتُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَوْ لَا وَ غَيْرُهُ لَا يَعْلَمُ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ لَمْ يُصَلِّهِمَا وَ أَمَرَ بِهِمَا.

نکتۀ دیگری که در این روایت وجود دارد آن است که تعبیر «أمر بهما» در پایان روایت، ذاتاً ظهور در وجوب دارد، همچون تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر» که مدعی شدیم ذاتاً ظهور در وجوب دارد، ولی ازآن‌رو که مسلّماً وتیرة در زمرۀ نوافل جای دارد نه فرائض، و این‌که نماز شب بر غیر پیامبر واجب نبوده و وتیرة بدل همان است، معلوم می‌شود این تعابیر، به منظور تأکید بر استحباب است، و نه الزام. به سخن دیگر، این تعابیر در مقام اصل بعث نیست، بلکه استحبابی بودن عمل را مفروض انگاشته، و در صدد است تا بر همان حکم استحبابی تأکید ورزد.

### موارد مشتبه تعبیر «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر»

چند روایت دیگر نیز در بحث وجود دارد که مناسب است پیرامون آن سخن بگوییم.

یک روایت، مربوط به بحث وفای به وعده است. بحث از وجوب وفای به وعده، از بحث‌هایی است که از دیرباز تا کنون در میان اندیشمندان مطرح بوده، و حکمش مسلّم نیست.

اینک به برخی از منابع این بحث اشاره نموده، و در جلسۀ آینده پیرامون آنها بحث خواهیم کرد.

در کتاب جلد 2 صفحۀ 339 سؤال 2086 چنین آمده است: اگر وعدۀ لفظى براى انجام كارى يا قبول مسئوليتى به كسى داده شود، آيا عمل به آن وعده واجب است يا خير؟جواب: مطابق آيۀ شريفۀ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ و روايات زيادى از جمله روايت: «من كان يؤمن باللّه و اليوم الآخر فليف اذا وعد» عمل به وعدۀ مشروع واجب مى‌باشد.

از معاصرینی که عمل به وعده را لازم می‌دانستند و به وجوبش فتوا داده‌اند، فرزند مرحوم حاج آقا حسین قمی، یعنی مرحوم حاج آقا تقی قمی بوده‌اند. ایشان در کتاب دراساتنا من الفقه الجعفری جلد 4 صفحۀ 389 و صفحۀ 413 و کتاب عمدة المطالب جلد 1 صفحۀ 349 این دیدگاه را ابراز داشته‌اند.

مرحوم علامۀ مجلسی اعلی الله مقامه نیز، در مرآة العقول جلد 11 صفحۀ 24 احتیاط نموده است.

جناب آقای مکارم نیز در انوار الفقاهة صفحۀ 320 این بحث را مطرح نموده‌اند. عبارت ایشان را در کلاس راهنما دنبال خواهیم کرد.

در جلسۀ آینده قصد داریم به شکل گذرا به بحث حرمت خلف وعده و وجوب وفای به وعده بپردازیم و به برخی از روایات بحث‌دار نیز اشاره کنیم. در این بحث، مثال‌هایی را نیز ذکر خواهیم نمود که منزلگاه بحث و نزاع هستند.

1. بیان الفقه ج3 ص276 [↑](#footnote-ref-1)
2. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج‏11، ص: 24 [↑](#footnote-ref-2)